

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

آخوند می‌فرماید: بعد از آن دو اصلاحی که در دلیل مذکور انجام دادیم، در عین حال این دلیل باطل است؛ زیرا:

جمله شرطیه اول که می‌گوید: «لو لم يجب المقدمة لجاز تركها»، این جمله را برای ما معنا کنید؛ این‌که اگر مقدمه شرعا واجب نباشد، تركش جایز است، یعنی: «شرعا» ترك آن جایز است و یا این‌که «شرعا و عقلاً» هر دو جایز است؟

به عبارت دیگر: اگر وضوء یا نصب نردبان مثلاً وجوب شرعی نداشته باشد لازمه‌اش این است که تركش جایز باشد؛ آیا مقصود این است که فقط شرعا ترك آن جایز است یا شرعا و عقلاً ترك آن جایز است؟

«جواز» را هم به معنای جواز بمعنی الأعمّ معنا کردیم و «جاز تركها» یعنی: لكان تركها غير ممنوع؛ حالا که ترك آن غیر ممنوع است، آیا شرعا فقط غیر ممنوع است یا شرعا و عقلاً؟ کدام‌یک از این دو احتمال مقصود شما در این دلیل است؟

اگر مقصودتان این باشد که: لو لم يجب المقدمة لكان تركها غير ممنوع شرعا - مثلاً اگر وضوء شرعا واجب باشد پس ترك وضوء ممنوعیت شرعیه ندارد - ما این مقدمه را می‌پذیریم و این قضیه «لو لم يجب...» را قبول می‌کنیم و واقعا هم همین‌طور است که اگر چیزی وجوب شرعی نداشته باشد، ترك آن چیز ممنوعیت شرعیه ندارد و این قابل انکار نیست.

اما به دنبال این مطلب، آن دو تالی فاسدی که بیان کردید - که یکی مسئله تکلیف مالایطاق است و دیگری خروج واجب مطلق از واجب مطلق بودن است - هیچ‌کدام از این تالی فاسدها لازم نمی‌آید و ما قائل می‌شویم به این‌که مقدمه، وجوب شرعی ندارد و به دنبالش قائل می‌شویم به این‌که ترك مقدمه، ممنوعیت شرعی ندارد؛ مثلاً اگر بخواهید وضوء نگیرید، شرعا ممنوعیتی ندارد، ولی در عین حال اگر شما وضوء نگرفتید و مقدمه را ترك کردید، ذی‌المقدمه از وجوب خودش بیرون می‌رود، سقوط وجوب ذی‌المقدمه به خاطر این است که معصیت تحقق پیدا کرده است و شما به سوء اختیار خودتان این ذی‌المقدمه را انجام ندادید.

به تعبیری دیگر: اگر نصب نردبان نکنید به دنبال عدم نصب نردبان، تکلیف «كون على السطح» ساقط می‌شود؛ ولی علّت سقوط تکلیف «كون على السطح» مسئله موافقت و مسئله انتفاء موضوع تکلیف نیست؛ بلکه علّت سقوط آن این است که معصیت تحقق پیدا کرده است، زیرا شما می‌توانستید ذی‌المقدمه را انجام بدهید و می‌توانستید با نصب نردبان، قدرت بر انجام ذی‌المقدمه پیدا کنید.

اکنون شما می‌توانید این اعتراض را داشته باشید که چرا شارع ترك وضوء را شرعا ممنوع نکرد. می‌گوییم: چه لزومی دارد که شارع يك ممنوعیت ترك را صادر کند. مگر شما به عقل مراجعه نمی‌کنید؛ مگر در باب اطاعت و عصیان، حاکم، عقل نیست و عقل به شما می‌گوید: نصب نردبان را برای قدرت بر ذی‌المقدمه ایجاد کن. لازم نیست که شارع روی نصب نردبان - وجودا و

عدما - حکمی داشته باشد. فرضاً اگر به شرع مراجعه کنیم و بپرسیم که ترك نصب نردبان چه حکمی دارد؟ جواب می‌دهد که ممنوعیت شرعی ندارد. اما اکنون که ممنوعیت شرعی ندارد، آیا جلوی اطاعت گرفته می‌شود و باب اطاعت مسدود می‌شود؟ شما مگر قدرت بر انجام این تکلیف «کون علی السطح» ندارید؟ مگر مقدمه آن مقدور شما نیست؟ مگر عقل حکم نمی‌کند به این که حتماً باید مقدمه را در خارج اتیان کرد؟ یقیناً چنین است که قدرت هست و باب اطاعت، مسدود نیست و عقل حکم می‌کند که باید مقدمه را خارجاً اتیان کرد. و بیان شد، اینکه ما ملازمه را منکر هستیم و در برابر دلیل شما که اثبات ملازمه می‌کند ایستاده‌ایم، نمی‌گوییم: مقدمه، لابدیت عقلیه ندارد؛ بلکه ما می‌گوییم: مقدمه، وجوب غیری شرعی ندارد، والا کسی منکر لزوم مقدمه از نظر عقل نیست.

بنابراین شما هستید و حکم عقل به لزوم اطاعت از باب این که قدرت دارید به این که با نصب نردبان، «کون علی السطح» را ایجاد بکنید؛ پس اگر شما نصب نردبان نکردید و تکلیف ساقط شد، علت سقوط تکلیف معصیت اختیاری شما و سوء اختیار شماست.

خلاصه: ما مقدمه اول (قضیه شرطیه اول) را قبول داریم که: اگر مقدمه، واجب نشد؛ ترك مقدمه، ممنوعیت شرعی ندارد و شارع جلوی ترك مقدمه را نگرفته است، زیرا لازم نیست که شارع جلوی ترك مقدمه را بگیرد و شارع نظری نسبت به ترك مقدمه ندارد، بلکه در باب اطاعت، حاکم، عقل است. به عقل که مراجعه کنید هیچ کمبودی از نظر این تکلیف مشاهده نمی‌کند. مولی گفته است: «يجب الكون على السطح» و این هم مقدور برای شماست به این که مقدمه‌اش (نصب نردبان) را انجام بدهید و به دنبال ذی‌المقدمه بیاید و خود عقل هم مستقلاً حکم به لزوم مقدمه می‌کند. حال اگر به دنبال ترك مقدمه، وجوب ذی‌المقدمه ساقط شد، سقوط آن به خاطر عدم قدرت نیست؛ بلکه سقوط آن به خاطر عصیان است - و یکی از چیزهایی که تکلیف را ساقط می‌کند مسئله عصیان تکلیف است - و این جا هم تکلیف به ذی‌المقدمه به سبب عصیان اختیاری ساقط شده است و به دنبالش استحقاق عقوبت یا مؤاخذه در کار است. پس چه تالی فاسدی لازم می‌آید اگر مقدمه، وجوب شرعی نداشته باشد؟

این صحبتها در صورتی بود که «لجاز ترکها» را به معنای «لجاز ترکها شرعاً» بدانیم.

اما اگر این احتمال را بدهیم که: لو لم يجب المقدمة شرعاً لجاز ترکها شرعاً و عقلاً بدین معنی که اگر مقدمه، واجب نباشد ترك آن هیچ ممنوعیتی ندارد نه ممنوعیت عقلیه و نه ممنوعیت شرعی یعنی هم شارع می‌گوید: می‌توانید ترك کنید و هم عقل؛ اگر مقصودتان این باشد یکی از آن دو تالی فاسد تحقق پیدا می‌کند. اما ما این سخن و این قضیه شرطیه را قبول نداریم و چه کسی گفته است که اگر مقدمه، وجوب شرعی نداشت لازمه‌اش این است که ترك آن شرعاً و عقلاً جایز است؟! خود ما که انکار ملازمه می‌کنیم و الآن در برابر دلیل شما ایستاده‌ایم می‌گوییم: مقدمه، شرعاً واجب نیست ولی در عین حال ترك آن ممنوعیت عقلیه دارد نه ممنوعیت شرعی.

بنابراین ملازمه‌ای بین شرط و جزاء و بین مقدم و تالی در این قضیه شرطیه «لو لم يجب المقدمة شرعاً لجاز ترکها شرعاً و عقلاً» نیست، زیرا لازمه عدم وجوب شرعی مقدمه این است که ترك مقدمه ممنوعیت شرعی نداشته باشد، نه این که ممنوعیت عقلی هم در کار نباشد.

نتیجه: اگر «لجاز ترکها» به معنای «لجاز ترکها شرعاً» شد، جمله شرطیه اول را می‌پذیریم؛ ولی یکی از آن دو تالی فاسد که مطرح شد تحقق پیدا نمی‌کند. و اگر به معنای «لجاز ترکها عقلاً و شرعاً» شد، ما خود این قضیه شرطیه اول را نمی‌پذیریم و ملازمه بین «لو لم يجب المقدمة شرعاً» و بین «لجاز ترکها»، ممنوع است.

این جواب از استدلال اینها بود، در نتیجه باید قائلین به ملازمه به همان دلیلی که ما (آخوند) استدلال کردیم و ریشه‌اش مسئله

وجدان بود، مراجعه کنند؛ به ضمیمه دلیل دوم که مسئله وجود اوامر غیریه در شرعیات و عرفیات است.

بعضی از تفاسیل در وجوب مقدمه

تفصیل بین «سبب و مسبب» و سایر مقدمات

تفاسیلی در باب وجوب مقدمه ذکر شده است و آخوند دو تفصیل نقل می‌کند.

1- تفصیل اول: تفصیل بین سبب و مسبب و مقدمات دیگر است، که گفته‌اند: مقدمه اگر سببیه باشد يك حکمی دارد و اگر غیر سببیه باشد مثل شرط و معدّ و ... حکم دیگری دارد.

چه ویژگی سبب امتیاز مقدمه سببیه از سایر مقدمات شده‌است؟ مفصّل چنین می‌گوید:

معنای سبب این است که به دنبالش مسبب تحقق پیدا می‌کند و واقعش این است که در باب سبب و مسبب، امر اصلاً به مسبب تعلّق نمی‌گیرد و اگر شما ظاهراً دیدید که امر به مسبب متعلّق است، باطنش این است که امر، متعلّق به سبب است؛ زیرا آن چه که در باب سبب و مسبب مقدور برای مکلف است، عبارت از سبب است، مثلاً: القاء حطب در آتش مقدور برای مکلف است، امّا احراق يك امر غیر اختیاری است و مقدور برای مکلف نیست. و لذا امری که متعلّق به مسبب است باطنا متعلّق به سبب است ولی در سایر مقدمات مثل شرط، عدم مانع، معدّ و ... این مسئله مطرح نیست.

آخوند دو اشکال به این تفصیل می‌کنند:

1- اشکال اول: بر فرض این که ما این حرف را بپذیریم، نتیجه‌ای که شما از این حرف می‌گیرید چیست؟ نتیجه حرف شما این است که سبب - در باب سبب و مسبب - امر غیری ندارد، و همان امر نفسی که متعلّق به مسبب است، متعلّق به سبب می‌شود؛ زیرا شما می‌گویید: ظاهراً امر متعلّق به مسبب است؛ ولی در حقیقت امر به سبب تعلّق گرفته است. سؤال ما این است که کدام امر به سبب تعلّق گرفته است؟ همان وجوب ذی‌المقدماتی و امر نفسی متعلّق به سبب شده است. بنابراین شما نیامدید در بحث مقدمه واجب يك تفصیلی بدهید؛ زیرا تفصیل در بحث مقدمه واجب، تفصیل در وجوب غیری است و باید بگویید: فلان مقدمه، وجوب غیری دارد و فلان مقدمه، وجوب غیری ندارد؛ ولی باطن حرف شما این است که وجوب غیری را کنار گذاشتید و می‌گویید: آن امر نفسی متعلّق به مسبب، در واقع و باطنا تعلّق به مقدمه سببیه دارد؛ پس مقدمه سببی، وجوب نفسی و وجوب ذی‌المقدماتی دارد و این مربوط به باب مقدمه واجب نیست، زیرا در باب مقدمه واجب باید نسبت به وجوب غیری تفصیل قائل بشوید.

پس اولاً اگر حرف شما را هم بپذیرفتیم، نتیجه‌ای در بحث مقدمه واجب ندارد.

2- اشکال دوم: اصل حرف شما باطل است. چرا اگر امر، متعلّق به مسبب بشود، ما امر را از مسبب برداریم و روی سبب بگذاریم؟!

ممکن است شما بگویید: مسبب مقدور مکلف نیست. می‌گوییم: آیا مقصود از مقدوریت این است که بلاواسطه مقدور باشد؟ ما این مطلب را قبول نداریم؛ بلکه مکلف به باید مقدور انسان باشد، چه این که با واسطه مقدور باشد یا بدون واسطه، فرقی نمی‌کند؛ مثلاً: إحراق برای ما مقدور است ولو این که مقدوریت آن به واسطه سبب است، ولی مقدوریت بر سبب کافی است که مسبب را

مقدور بکند؛ و مسبب که مقدور شد، أمر به خودش متعلق است. بنابراین چرا أمر متعلق به مسبب مقدور مع الواسطه را از روی مسبب برداریم و بگوئیم مربوط به سبب است؟ در حالی که لازم نیست مقدوریت، مقدوریت بلاواسطه باشد.

خلاصه: اولاً این تفصیل شما نتیجه بخش نیست، و ثانياً اصل حرف شما هم قابل قبول نیست. پس این تفصیل بین سبب و مسبب و سایر مقدمات که در کتاب معالم و قوانین خیلی مفصل بیان شده است اثری ندارد و نتیجه ای نمی تواند داشته باشد.

تفصیل بین شرط شرعی و غیرشرعی

تفصیل دوم: این تفصیل در باب شرایط است. مفصل می گوید: شرایط مأموریه و شرایط مکلفیه اگر شرایط شرعیه باشد، وجوب گیری دارد؛ اما اگر شرایط عقلیه یا شرایط عادیّه شد، وجوب گیری ندارد. پس در باب شرایط از نظر وجوب گیری مقدّمی بین شرط شرعی و شرط غیر شرعی فرق گذاشته شده است.

دلیل این مفصّلین این است که: شرایط عقلی و عادی را خودمان می دانیم و احتیاجی نیست به راهنمایی ندارد و احتیاج به این که شارع، شرط عقلی و عادی را واجب کند؛ ولی در شرایط شرعیه مثل وضوء برای نماز، اگر شارع، وضوء را واجب نکند ما از کجا بفهمیم که وضوء در نماز شرطیت دارد. وضوء، شرطی مربوط به شارع است ولذا شارع باید وضوء را واجب کند تا از واجب کردن وضوء برای نماز، استفاده شرطیت کنیم. در حقیقت اگر وضوء وجوب نداشته باشد و دلیل شرعی وجوب وضوء را بیان نکند، ما شرطیت وضوء را نمی توانیم بفهمیم و انتزاع بکنیم. اما به خلاف شرایط عقلی و عادی که احتیاج به ایجاب شارع ندارد.

پس علت این که شرط شرعی امتیاز پیدا کرده است این است که عقول ما نمی تواند شرایط شرعیه را درک بکند، و عقل ما ارتباط بین وضوء و نماز را نمی تواند درک کند و لذا شارع باید وضوء را برای نماز واجب کند تا انتزاع شرطیت وضوء نسبت به نماز ممکن شود، و اگر این وجوب گیری برای وضوء نباشد اصلاً انتزاع شرطیت برای ما ممتنع است.

آخوند در این جا چند مطلب مطرح می کنند:

1- اگر نظر تان باشد در تقسیم مقدمات به شرعیه و عقلیه و عادیّه، تمام مقدمات را به مقدمات عقلی برگردانیم و گفتیم: شرط شرعی هم به عقل برمی گردد، و شرط عادی هم يك قسم آن که اصلاً جنبه مقدّمیت ندارد و يك قسم دیگرش که جنبه مقدّمی پیدا می کند آن هم رجوع به شرط عقلی می کند. پس در آن تقسیم ما تمام مقدمات را به مقدمات عقلیه برگردانیم.

2- شما می گوئید: اگر وضوء شرعاً واجب نباشد، مقدّمیت و شرطیت ندارد. معنای این عبارت شما چیست؟ معنای عبارت شما این است که: شرطیت وضوء، متوقف بر وجوب وضوء است، یعنی: شارع، وضوء را واجب می کند و به دنبال وجوب وضوء مسئله شرطیت پیدا می شود؛ بنابراین شرطیت وضوء، متوقف بر وجوب گیری وضوء است. در حالی که مطلب برعکس است به این بیان که: وجوب گیری وضوء، متوقف بر شرطیت وضوء است و وجوب گیری و لزوم شرعی وضوء به خاطر شرطیت آن بوده و ملاک وجوب گیری، شرطیت است.

پس اگر ما بخواهیم دلیل شما را پیاده کنیم يك دور خیلی صریحی تحقق پیدا می کند؛ زیرا می دانیم که اول مسئله شرطیت مطرح است و بعد وجوب گیری متعلق به شرط می شود. پس وجوب گیری متوقف بر شرطیت است و این جای انکار نیست. و دلیل شما عکس این مطلب را هم بیان می کند و می گوید: شرطیت هم متوقف بر وجوب گیری است؛ زیرا عبارت شما این است که: لو لا وجوبه شرعاً لما كان شرطاً، پس شرطیت متوقف بر وجوب گیری است، و وجوب گیری هم متوقف بر شرطیت شد و این

دور است، و برگشت دلیل شما به این دور است.

ممکن است مفصّل بگوید: شما مسئله دور را مطرح کردید، ولی بیان کنید که ما شرطیت وضوء را از کجا استفاده کنیم؟ آیا شرطیت را از وجوب غیری استفاده نمی کنیم؟

آخوند می فرماید: خیر، شرطیت از وجوب غیری انتزاع نمی شود؛ بلکه شرطیت از این انتزاع می شود که تکلیف نفسی به نماز مقید به طهارت متعلّق می شود، و ما از تعلّق تکلیف نفسی به صلاة مقید به طهارت، انتزاع شرطیت برای طهارت می کنیم. والّا معنا ندارد که از وجوب غیری، انتزاع شرطیت بشود؛ زیرا وجوب غیری متفرّع بر شرطیت و متأخر از آن است، آن وقت چگونه از وجوب غیری انتزاع شرطیت می کنید؟! پس باید شرطیت از وجوب نفسی انتزاع بشود.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين